

تهدید هنجاری و باز خیزش دین در روابط بین‌الملل؛ چیستی، چرایی و نحوه تعامل

محمد محمودی کیا^۱

استادیار گروه مطالعات جهان اسلام پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۷/۰۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۵/۱۵

چکیده

هرچند موضوع دین در نظریات سیاست بین‌الملل همواره نقشی حاشیه‌ای و فرعی داشته و کمتر به‌عنوان متغیری مستقل در فهم رویدادهای نظام بین‌الملل مورد توجه بوده، باین‌حال، حوادث مختلفی همچون پیروزی انقلاب اسلامی، مسئله قدس و انتفاضه فلسطین، حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر به مرکز تجارت جهانی و پنتاگون در ایالات متحده و نیز ظهور پرتعداد جریان‌های افراط‌گرای دینی همچون سازمان القاعده، الشباب، داعش و ... موجب شده است تا طی دهه‌های اخیر توجه بیشتری از سوی سیاست‌پژوهان به نقش دین در نظام بین‌الملل معطوف شود. این رخدادها در محیط عملیاتی سیاست جهانی طی دهه‌های اخیر موجب شده است تا با اشکال جدیدی از تهدید مواجه شویم که با تأکید صرف بر ویژگی مادیت تهدید قابل درک نبوده و ادراک آن لاجرم از برداشتی هنجاری از مفهوم تهدید است. از سوی دیگر، با توجه به نقش‌آفرینی انگاره‌ها و هنجارها در سیاست جهانی، شاهد اهمیت یافتن روزافزون ارزش‌ها و عناصر هویت‌ساز در درون جوامع هستیم. ظهور جنبش‌ها و جریان‌های بنیادگرای دینی، رشد مدرنیته و افزایش حجم ارتباطات و تبادلات بین فرهنگی و بین تمدنی به دنبال تشدید فرایند جهانی شدن، موجب شده تا شاهد ظهور شکل جدیدی از تهدید، به نام تهدید هنجاری باشیم.

این پژوهش با کاربست روش تحلیلی - توصیفی در پی یافتن رابطه میان عوامل مؤثر در ظهور تهدید هنجاری با باز خیزش سیاسی دین در جهان معاصر است. به نظر می‌رسد ظهور مجدد دین در عرصه روابط بین‌المللی در شکل افراط‌گرایانه آن موجب شده است تا این تلقی از دین در جامعه جهانی شکل گیرد که دین عاملی تراحمی و تهدیدی برای نظم مستقر بین‌المللی است؛ این در صورتی است که دین از ظرفیت بالایی برای مشروعیت‌بخشی و نیز هنجارسازی برخوردار است که می‌تواند در خدمت تقویت صلح و ثبات بین‌المللی به کار گرفته شود. از بررسی به‌عمل آمده چنین استنتاج می‌شود که به حاشیه راندن دین در عرصه ملاحظات نظری رشته روابط بین‌الملل و نادیده انگاشتن آن، موجب گردیده تا این رشته از ظرفیت لازم برای فهم و تبیین برخی رویدادهای نظام بین‌الملل برخوردار نباشد.

واژه‌های کلیدی: تهدید هنجاری، هویت دینی، بنیادگرایی، مدرنیته، اسلام‌گرایی، نظام بین‌الملل، روابط بین‌الملل



طرح مسئله

دین همواره در طول تاریخ یکی از عوامل تأثیرگذار بر زندگی بشری بوده و در حال حاضر نیز در عرصه معادلات نظام بین‌الملل از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است و پیش‌بینی می‌شود در آینده نیز با توجه به تشدید فزاینده روندهای موجود همچون جهانی‌شدن، شاهد پیرنگ‌شدن نقش دین در ابعاد مختلف روابط بین‌المللی همچون ابعاد سیاسی، نظامی، امنیتی، اقتصادی و فرهنگی باشیم.

در نظم و نظام متحول بین‌المللی معاصر، مطالعه پیرامون احیاء و نقش‌آفرینی مجدد دین چه در عرصه سیاست عملی و چه در عرصه سیاست علمی، مورد توجه سیاست‌پژوهان و محققان روابط بین‌المللی قرار گرفته است. عوامل گوناگونی در نقش‌آفرینی مجدد دین مؤثر بوده‌اند که از این میان می‌توان به عواملی چون ناکامی دولت‌ها و جریان‌های سیاسی سکولار در دستیابی به اهداف خود، از میان رفتن جهان دوقطبی و در پی آن، سست شدن پایه‌های جهان‌بینی مادی، عدم موفقیت و کامیابی جنبش‌های ملی‌گرایانه در دستیابی به اهداف خود و نیز ظهور جنبش‌های دینی و به‌ویژه جنبش احیاءگرایانه اسلامی در جغرافیای سیاسی جهان اسلام اشاره کرد.

بر این اساس، برخی از صاحب‌نظران بر این اعتقادند که دین می‌تواند عامل توضیح‌دهنده مهمی در برخی رخداد‌های آتی جهانی بوده و از عملکرد مؤثری نیز در شکل‌گیری ساختارها، ارزش‌ها و هنجارهای نظام جهانی در حال شکل‌گیری برخوردار باشد؛ چراکه در دنیایی که عوامل هنجاری و ارزشی در آن هرروز از نفوذ فزاینده‌تری برخوردار می‌شوند، تأمل پیرامون جایگاه و نقش دین در پارادایم فکری و عملی روابط بین‌الملل، می‌تواند به‌عنوان یکی از موضوعات مهم و تأثیرگذار در فهم نظم و نظام بین‌المللی معاصر قلمداد شود.

از این‌رو، بازگشت دین به عرصه روابط بین‌الملل موجب شده است تا موضوع دین‌گرایی از زوایای گوناگونی مورد توجه و مطالعه پژوهشگران و سیاست‌شناسان قرار گیرد که در این میان اسلام با برخورداری از مؤلفه‌های مهم و تأثیرگذارتری از قدرت در عرصه روابط بین‌الملل، از مهم‌ترین نحله‌ها و مکاتب موجود در این قسم مباحث فکری محسوب می‌شود که هم در حوزه نظری و هم در حوزه عملی، اهمیت و تأثیرگذاری خود را طی دهه‌های اخیر نمایان ساخته است؛ چه این‌که به باور برخی پژوهشگران، حوادثی چون تجربه موفق انقلاب



اسلامی در ایران، وقوع انتفاضة در مسجدالاقصى، حملات تروریستی به برج‌های دوقلوی مرکز تجارت جهانی در شهر نیویورک و دو حادثه هم‌زمان دیگر در واشنگتن و پنسیلوانیا در ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱، توانسته بر این واقعیت مهر تأییدی بزند که پدیده دین و دین‌گرایی تا چه میزان می‌تواند تأثیرات بالایی بر امنیت و سیاست بین‌الملل از خود برجای بگذارد (فاکس و سندلر، ۱۳۸۹، ص. ۱۷).

در بعد نظری نیز علی‌رغم آنکه مکاتب موجود در دانش روابط بین‌الملل همچون نظریات خردگرا (رتالیسم و لیبرالیسم)، نظریات واکنش‌گرا (نظریه انتقادی، پست‌مدرنیسم و ...) و نظریه سازه‌نگاری توجه شایانی به دین به‌عنوان یک سنت فکری در حوزه نظریات روابط بین‌المللی و یا دست‌کم به‌عنوان یک متغیر تأثیرگذار در این حوزه نداشته‌اند، باین‌حال، هم‌زمان با نقش‌آفرینی روزافزون دین در عرصه سیاست جهانی، برخی از صاحب‌نظران و پژوهشگران روابط بین‌المللی به بررسی نحوه تأثیرگذاری و ورود دین به حوزه سیاست جهانی اقدام کرده‌اند. این رویکرد با تأکید بر هر دودسته از عوامل مادی و غیرمادی، مبانی نظری خود را نسبت به نظام بین‌الملل قوام بخشیده و هم در حوزه عمل و نیز در ساحت نظر، قابلیت‌های خود را منصفانه ظهور رسانیده است.

از سوی دیگر، توجه و تأکید بر نقش هنجارها و ارزش‌ها یکی از مؤلفه‌های رو به رشد در عرصه تنظیم روابط بین‌المللی و به‌طور ویژه در عرصه روابط انسانی جهان معاصر است. در این بین، دین‌گرایی یکی از مؤلفه‌هایی است که بر روابط انسانی سایه انداخته و کنش‌های انسانی را در گستره جهانی تحت تأثیر خود قرار داده است.

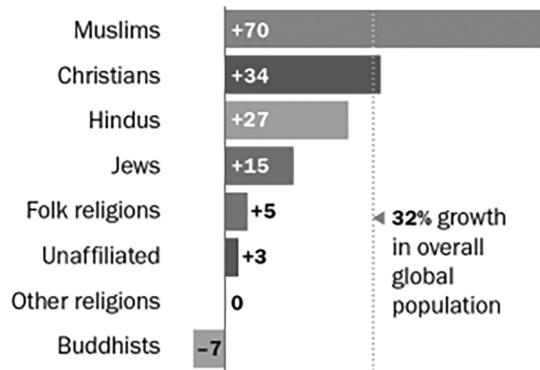
بر اساس آمار و تحقیقات صورت گرفته در حال حاضر، اسلام و گرایش به آن، حائز بالاترین نرخ رشد در میان دیگر ادیان بوده و این رشد حتی در جوامع پیشرفته نیز محسوس است. به‌گونه‌ای که بر اساس گزارش مرکز مطالعات پیو در آمریکا، دین اسلام تنها دینی است که سریع‌تر از میانگین رشد جمعیت جهان در حال رشد است؛ بنابراین گزارش، این دین در سال ۲۰۷۰ بزرگ‌ترین دین جهان خواهد بود. لذا، هرچند قرائت‌های مختلفی از اسلام‌گرایی در جهان به چشم می‌خورد و گستره‌ای از گرایش به اسلام سکولار، اسلام معنویت‌گرا و میانه‌رو تا اسلام افراط‌گرایانه را در برمی‌گیرد، باین‌حال، بالاترین نرخ رشد در میان دیگر ادیان به اسلام اختصاص یافته است (www.pewresearch.org).



انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعية دراسة العالم الإسلامي
فصلنامه علمی - پژوهشی
پژوهش‌های بنیادی جهان اسلام

Muslims projected to be fastest-growing major religious group

Estimated percent change in population size, 2015-2060



Source: Pew Research Center demographic projections. See Methodology for details. "The Changing Global Religious Landscape"

PEW RESEARCH CENTER

جدول پیش‌بینی سرعت رشد ادیان طی سال‌های ۲۰۱۵-۲۰۶۰

به استناد سایت www.pewresearch.org

بر این اساس، هرچند اسلام سیاسی در دهه‌های میانی قرن بیستم، در مسائلی چون مسئله فلسطین، استعمارزدایی، جنگ‌های اعراب و اسرائیل، حمله شوروی به افغانستان و ظهور جنبش‌های اسلامی همچون اخوان المسلمین مطرح بوده است، با این حال، نتوانسته الگویی مؤثر در عرصه نظر و عمل در ابعاد داخلی و بین‌المللی از خود ارائه نماید. این روند - ناتوانی از ارائه الگویی دینی در عرصه روابط بین‌الملل - تا پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ ادامه داشت.

از سوی دیگر محققان روابط بین‌الملل همواره با این سؤال روبرو هستند که چرا برخی اعمال، رویدادها و یا افراد، زمانی که هیچ عمل خصمانه یا آسیب فیزیکی مستقیم قریب‌الوقوعی در مورد آن‌ها وجود ندارد، به یک‌باره به وضعیت تهدید افزایش می‌یابند؟ چرا و چگونه برخی روابط تهدید با زبان اخلاقی و عاطفی همراه می‌شوند؟ پرسش‌های



فصلنامه علمی - پژوهشی
پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام

از این دست زمانی قابل درک خواهند بود که مفهوم تهدید هنجاری را توسعه ببخشیم؛ چراکه نقش ارزش‌ها و باورهای اخلاقی با ادبیات تهدید به میزان کافی به یکدیگر درهم تنیده نشده است. این مسئله در خصوص بازخیزش مجدد دین در عرصه سیاست جهانی و به‌طور ویژه با ظهور امواج اسلام‌گرایی در نظام بین‌الملل نیز مطرح بوده و این پژوهش به دنبال یافتن چرایی علل و چیستی و نیز نحوه تعامل امر هنجاری با مقوله دین‌گرایی در عرصه روابط بین‌المللی است. در واقع، این پژوهش در پی پاسخ به این سؤال است که آیا اسلام‌گرایی در نظام بین‌الملل به‌صورت یک تهدید ادراک می‌شود؟ در غیر این صورت، نحوه تعامل اسلام‌گرایی با ارزش‌های نظام بین‌المللی چگونه است؟

تمهیدات نظری تحقیق:

۱- هنجار:

هنجار به‌عنوان یک ساخت اجتماعی عبارت است از «معیاری برای رفتار مناسب در نزد کنشگران با یک هویت مشخص» که می‌تواند در مورد بنیادگرایان افراطی هم صدق کند. هنجارها در یک چرخه حیات، به‌عنوان امری اجتماعی و بین‌الذهانی ظهور کرده و سپس همان‌طور که کاتزشتاین می‌گوید، به‌مثابه آبخاری جاری شده و نهایتاً توسط دولت‌ها داخلی می‌شود. هنجارها خود با اجتماعی شدن، کنش را معنا می‌بخشند (Finnemore and Sikkink, 1998, pp. 887-917).

۲- تهدید هنجاری:

آنچه نظم هنجاری^۳ دانسته می‌شود، مشتمل بر مجموعه‌ای از اصول است که شهروندان یک جامعه معتقدند برای عملکرد، توجیه‌پذیری و در واقع واقعیت نهاد سیاسی مورد نیاز هستند؛ بنابراین، تهدید هنجاری به‌مثابه یک آسیب حتمی نسبت به نهاد سیاسی، از طریق سرپیچی از اصول اساسی نظم و حقوقی که گروه مورد تعلق فرد را تشکیل می‌دهد، ادراک می‌شود (Creppell, 2011, p.450).

از همین رو، به باور کریپل، مسائلی چون ورود ایالات متحده آمریکا پس از سه سال

1. Norm
2. Normative Threat
3. Normative Order



انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعية دراسة العالم الإسلامي
فصلنامه علمی - پژوهشی
پژوهش‌های بنیادی جهان اسلام

بی طرفی رسمی به جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۷، جنگ سرد و حتی بازیگران غیردولتی همچون القاعده و حملات تروریستی یازدهم سپتامبر سال ۲۰۰۱، هیچ یک متضمن تهدید فوری و قابل لمس برای ایالات متحده نبوده و با توجه به عدم ادراک فوری از مادیت تهدید، تمامی این مثال‌ها نشان‌دهنده نارسایی تفسیر تجربه تهدید به‌عنوان یک آسیب فیزیکی مادی است.

با این وصف، ادراک از تهدید به‌مثابه برخورداری از یک ماهیت مادی از دیرباز در اندیشه سیاسی مطرح بوده است. هابز با اشاره به ترک بنیادین ترس از مرگ و نابودی که می‌بایست موجب شود تا مردم برای ورود به جامعه بخشی از آزادی خود را از دست بدهند و از قوانین پیروی کنند، بر مادیت منابع و تجربه خطر تأکید می‌کند. لذا در اکثر موارد، خطر به‌عنوان یک امر مادی، مفهوم‌سازی شده است (Creppell, 2011, p. 453 به نقل از: Hobbes, 1996, p. 89).

با توجه به این که رویکرد اصلی برای مطالعه تهدید در روابط بین‌الملل - پارادایم‌های واقع‌گرایی و نئورئالیسم - دولت را به‌عنوان بازیگر و نقطه اصلی تمرکز خود می‌دانند (بلیس و اسمیت، ۱۳۸۳، صص. ۳۵۴-۳۱۹)، از این روی دولت‌ها نیز به‌عنوان بازیگران کانونی و یگانه مرجع دارنده حق اعمال خشونت مادی، بیشتر توان خود را برای غلبه بر آن گروه از اشکال مادی تهدید مصرف می‌کنند که فوریت خطر در آن قابل لمس باشد.

هنگامی که ما به سطح دولت حرکت می‌کنیم، آسیب همچنان به‌عنوان موضوعی اساساً مادی و فیزیکی تصور می‌شود. تهدید به‌عنوان منابع فرسایش قدرت دولت در برابر دیگر دولت‌ها ادراک می‌شود و در نهایت قدرت می‌بایست در یک واقعیت مادی متمرکز واقع شده باشد. دولت به‌عنوان یگانه دارنده انحصار کاربرد خشونت مادی، با تهدیدهای ناشی از عمل یا اراده دیگر دولت‌ها یا گروه‌هایی که در تلاش هستند تا قدرت خود را در مقابل دولت قرار دهند، مبارزه می‌کند (Creppell, 2011, p. 454).

با این وصف، ذکر این نکته نیز لازم و ضروری است که برای اعضای یک دولت، ایده واحد سیاسی و در نتیجه حمایت از دولت، از تجسم فردی آن‌ها ریشه می‌گیرد. لذا، تهدید نسبت به دولت، تهدیدی نسبت به اعضای آن جامعه ادراک می‌شود. در نتیجه، تهدید نمی‌تواند صرفاً پدیده‌ای مادی و یا فیزیکی باشد، فلذا، به‌طور غیرقابل اجتنابی تهدید شامل یک عنصر انتزاعی نیز خواهد بود.



۳- قدرت هنجاری در روابط بین الملل

درحالی که همچنان سیاست قدرت محور منطق حاکم بر سیاست جهانی است، شواهد زیادی دال بر عوامل هنجاری (که مذهب نیز یکی از آنهاست) وجود دارد که بر اساس آن، این عوامل بر عملکرد سیاست خارجی بازیگران نظام بین الملل تأثیرگذار است. هنجارهای بین المللی از طریق عواملی چون ارائه راه کارهایی برای حل مسائلی که مانع همکاری می شوند، کاهش هزینه های تعامل متقابل، ایجاد زبان مشترک سیاست بین الملل و نیز اساسنامه های مشترکی که خود بازیگران ایجاد می کنند بر نظام بین الملل تأثیرگذار است (Cortell and Davis, 2000: 65-66).

هنجارهای بین المللی بر سیاست داخلی نیز تأثیرگذار هستند و حتی می توانند آن ها را به مسائل جهانی تبدیل کنند. استدلال های هنجاری زمانی قدرت اجرایی پیدا می کند که هنجارها به مثابه قراردادهای رسمی، نهادینه شوند و این زمانی محقق می شود که هنجارهای به لحاظ اجتماعی در درون یک نظام جا بگیرند. این هنجارها ممکن است ملی، محلی و یا بین المللی باشند و با هویت اجتماعی بازیگران در آن نظام عجین شده باشند و بازیگران نیز ملزم به رعایت این هنجارها هستند؛ بنابراین هنجارها زمانی می توانند بر رفتار دیگران تأثیرگذار باشند که آن ها این هنجارها را پذیرفته باشند (فاکس و سندلر، ۱۳۸۹، ۹۶-۹۵).

۴- اسلام سیاسی

اسلام سیاسی گفتمانی است که هویت اسلامی را در کانون عمل سیاسی خود قرار می دهد. به عبارت دیگر، در گفتمان اسلام سیاسی، اسلام به یک دال برتر تبدیل می شود (بابی سعید، ۱۳۷۹، ۲۰). این گفتمان (اسلام سیاسی) نه تنها نهاد سیاست بین الملل غرب، بلکه موضوعات مبنایی آن را نیز به چالش کشیده است. بر این اساس، جهان اسلام در کل از نظر مسائل بنیادی مانند شکل مناسب دولت، نقش شایسته دین در دولت و مدارا با اقلیت های دینی با غرب متفاوت است (فاکس و سندلر، ۱۳۸۹، ۱۹۷).

اسلام سیاسی در دنیای معاصر یک گفتمان است که چنانچه اشاره شد، حول دال مرکزی اعتقاد به این که اسلام دارای آموزه های سیاسی اجتماعی است و نیز این که دین و سیاست باهم مرتبط هستند، سامان یافته و اسلام گرایان سیاسی دال های شناوری که همان مفاهیم و واژه های معمول در جامعه اسلامی است را حول این دال مرکزی مفصل بندی می کنند (فوزی، ۱۳۹۵، ۱۹).



انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعية دراسة العالم الإسلامي
فصلنامه علمی - پژوهشی
پژوهش های بنیادی جهان اسلام

دین و رهیافت‌های روابط بین‌المللی

در خصوص جایگاه دین در عرصه رهیافت‌های روابط بین‌المللی شاهد وجود یک وحدت نظر هستیم و آن این‌که دین از جایگاه قابل توجهی در این نظریات برخوردار نیست. هر یک از رهیافت‌های بین‌المللی از منظر خود به‌گونه‌ای از ورود دین به حوزه مطالعات خود اجتناب کرده و یا رویکردی سلبی به آن داشته‌اند.

واقع‌گرایانی چون مورگنتا به اصول اخلاقی در روابط بین‌الملل ایراد می‌گیرند؛ زیرا وی معتقد است که هر ملت اصول اخلاقی خود را به‌مثابه مبانی انسانی اخلاق قلمداد می‌کند. لذا، در چنین حالتی موازین اخلاقی سیاست بین‌الملل به سیاست و اصول اخلاقی قومی و قبیله‌ای، مجاهدان صلیبی و جنگ‌های مذهبی برمی‌گردد. او همچنین بر همین اساس به جهان‌گرایی ناسیونالیستی حمله کرده و چنین اظهار می‌کند توده‌های ناسیونالیستی زمان ما در عرصه‌های مختلف روابط بین‌الملل دیده می‌شوند و هر گروهی مدعی این است که حامل مأموریت مقدسی است که با مشیت الهی هدایت می‌شود. کمتر کسی از این افراد هستند که بدانند در زیر آسمانی هستند که خدایگان از آن رفته‌اند (Morgenthau, 1956: 234).

نئورئالیست‌ها نیز ساختار نظام بین‌الملل را به‌مثابه یک زمینه وسیع می‌بینند که قدرت در سطح آن توزیع شده و خود این ساختار مسئول نظم بین‌المللی است. با محور قرار دادن قدرت و دولت به‌عنوان جزء اساسی در سیاست جهانی، دیگر جایی برای امور معنوی و مذهبی در سیاست بین‌الملل باقی نمی‌ماند. از دید آن‌ها رژیم‌ها و ساختارهای بین‌المللی نقشی در بهبود نظم بین‌المللی ندارند.

در مقابل نئورئالیست‌ها که حفظ نظم بین‌الملل را در موازنه قدرت می‌دیدند، نئولیبرال‌ها نیز قائل به نقشی مستقل برای دین در عرصه روابط بین‌المللی نبوده و صرفاً بر نقش هنجارها در بهبود نظم بین‌الملل تأکید کرده و از نقش ساختارهای بین‌المللی دفاع می‌کنند (فاکس و سندلر، ۱۳۸۹، ۶۶)؛ در نتیجه، نئولیبرال‌ها نیز با تأکید بر نقش متغیرهایی چون وابستگی متقابل اقتصادی و رژیم‌های بین‌المللی، آن‌ها را عوامل مؤثری در جلوگیری از بروز جنگ معرفی می‌کند.

به باور بالدوین حتی مسائلی چون تنزل قدرت دولت و ترویج هنجارها، ایده تمدن جهانی شهروند جهانی شدن و تجارت آزاد که باعث ارتقای صلح می‌شود، نیز باعث ورود



انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association

جمعية دراسات العالم الإسلامي

فصلنامه علمی - پژوهشی

پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام

۱۳۲

سال هفتم، شماره سوم، پاییز ۱۳۹۱

مذهب به گفتمان سیاست بین‌الملل نشد (Baldwin, 1993: II). چه این که نظریاتی چون پست‌مدرنیسم و سازه‌انگاری که هر دو نسبی‌گرایی را به‌جای رویکرد علمی برگزیده‌اند، نیز منجر به پرورش نقش مذهب در سیاست جهانی نگردیدند. درنهایت، هنگامی که همه‌چیز توسط بشر انتخاب و کنترل می‌شود و هنگامی که دولت جایگزین خدا می‌شود و بر مسائل بین‌المللی نظارت می‌کند، از نقش خدا بیشتر کاسته می‌شود (فاکس و سندلر، ۱۳۸۹، ۶۸).

در مقابل، با توجه به رخداد‌های مهم جهانی در دهه‌های اخیر، دسته دیگری از پژوهشگران بر این باورند که دین دیگر یک متغیر تبعی و حاشیه‌ای در سیاست بین‌الملل نیست و نظریه‌های روابط بین‌المللی نمی‌توانند نسبت به آن بی‌تفاوت باشند. به باور اسنایدر در نظر گرفتن متغیر دین در نظریه روابط بین‌الملل نباید صرفاً مبنی بر افزودن متغیری تبیین‌کننده به فهرست موجود و یا افزودن بعد فراملی دین باشد، بلکه باید این امر تبیین شود که چگونه دین به ایجاد فرضیه‌های اصلی در هر یک از رهیافت‌های عمده این رشته کمک می‌کند (اسنایدر، ۱۳۹۳، ۱۹).

در مجموع، علی‌رغم نقش دیرینه دین در روابط انسانی و نیز در جامعه بین‌المللی، توجه ویژه‌ای به آن در پارادایم‌های مسلط روابط بین‌المللی نشده است. لذا، هرچند دین در میان اساسی‌ترین پدیده‌هایی قرار دارد که در شکل‌گیری روابط بشری در طول تاریخ مؤثر بوده است، باین حال، این سؤال مطرح است که آیا دین می‌تواند به‌عنوان نقطه‌عزیمت برای ارائه و شکل‌گیری رهیافت جدیدی در عرصه روابط بین‌الملل عمل کند. برای پاسخ به این سؤال می‌توان به برخی نقاط اشتراک در بین برخی نظریات روابط بین‌المللی همچون سازه‌انگاری با رویکرد دینی به روابط بین‌الملل اشاره کرد که برای مؤلفه‌هایی چون دین، فرهنگ و انگاره‌ها نقش ویژه‌ای قائل هستند. باین حال، دین فی‌نفسه نمی‌تواند هسته سخت این رهیافت در نظر گرفته شود.

ریشه‌ها و دلایل بی‌اعتنایی به مذهب در نظریه‌های روابط بین‌المللی

عوامل مختلفی در کنار گذاشتن مذهب در نظریه‌های روابط بین‌المللی وجود داشته است. جاناتان فاکس و شموئیل سندلر در کتاب خود با عنوان «دین در روابط بین‌الملل» دلایل چهارگانه‌ای را بدین منظور برشمرده‌اند که عبارت‌اند از:



۱- نخست این که مبانی اصلی علوم اجتماعی در طرد مذهب توسط مهم ترین متفکران اجتماعی غرب وضع شده است؛ بنابراین علوم اجتماعی بر این مبنا که عوامل بدوی مانند قومیت و مذهب نقشی در جامعه مدرن امروزی یا توضیحی عقلانی برای چگونگی کارکرد جهان ندارند، شکل گرفته است.

۲- دوم این که روابط بین الملل شاید یکی از غربی ترین رشته های علوم اجتماعی است؛ به همین دلیل تمایل بسیاری از عالمان اجتماعی به نادیده گرفتن مذهب بیشتر در بین محققین روابط بین الملل شایع است.

۳- سوم این که مطالعه روابط بین الملل بسیار تحت تأثیر رفتارگرایی و روش شناسی کمی است. کسانی که از این رویکرد در بررسی روابط بین الملل استفاده می کنند اغلب به خاطر نادیده گرفتن و عدم توجه به آنچه قابل اندازه گیری نیست مورد اتهام و سرزنش قرار می گیرند و مذهب از آن دسته اموری است که اندازه گیری آن بسیار سخت است.

۴- چهارم، عمده تئوری های روابط بین الملل با فرض کنار گذاشتن مذهب به عنوان یک عامل مهم در فهم پدیده های بین المللی ابتننا یافته اند. برای مثال واقع گرایی شاید به عنوان تأثیرگذارترین پارادایم روابط بین الملل بر قدرت به عنوان نیروی هدایت گر در روابط بین دولت ها تمرکز دارد. این رویکرد عمل گرا، عوامل غیر محسوس مانند مذهب را در تقابل با عوامل عینی مانند قلمرو، مردم، قدرت اقتصادی و قدرت نظامی کنار می گذارد. این روش همچنین دولت ها در یک جعبه سیاه قرار می دهد و سیاست داخلی آن ها را نادیده می گیرد؛ محدوده ای که در آن احتمال بروز تأثیر مذهب بیشتر است (فاکس و سندلر، ۱۳۸۹، ۳۳-۳۲).
بر این اساس، دین در نزد نظریه پردازان و سیاست پژوهان روابط بین المللی همواره به عنوان یک متغیر تبعی و حاشیه ای مطرح بوده و علی رغم برخی تغییر نگرش ها، تاکنون نتوانسته است به عنوان یک جریان اصلی مطرح گردد. ظهور مجدد دین در عرصه روابط بین الملل و بازیگری آن موجب شد تا طی دهه های اخیر توجه ویژه ای به این حوزه شود.

هرچند گرایش به دین منحصر به دینی خاص نبوده و اشکال مختلفی از دین داری در جهان معاصر بروز و ظهور دارد، با این حال، اسلام گرایی معاصر در شکل اسلام سیاسی، بیشترین توجهات را طی سالیان اخیر به خود جلب کرده است. علل متعددی برای رشد اسلام سیاسی در جهان معاصر ذکر شده که از آن میان می توان به مواردی چون بحران مشروعیت و



تأثیر منفی سرکوبگری حکومت‌های اقتدارگرای منطقه، تعارض سنت و مدرنیته در خاورمیانه - که حاصل واکنش علیه سلطه فرهنگی غرب بر جهان اسلام است - پاسخی به مشکلات ناشی از دو پدیده هم‌زمانی جهانی شدن و ازهم‌گسیختگی و نیز وجود بحران هویت در جوامع اسلامی یادکرد. برخی دیگر بر این باورند که خیزش مجدد اسلام سیاسی در پی وقوع انقلاب اسلامی در ایران به وقوع پیوسته است. باین‌حال، طی دهه‌های اخیر توجه و رغبت بیشتری از سوی محققان روابط بین‌المللی برای فهم و تبیین نقش دین در نظام بین‌الملل و نیز در سنت‌های فکری آن صورت پذیرفته است.

چرایی باز خیزش دین

هرچند نظریه‌پردازان مدرنیزاسیون و سکولاریزاسیون معتقدند که مدرنیته مذهب را به‌عنوان یک عامل بدوی که اهمیت سیاسی و اجتماعی آن به‌تدریج در حال محو شدن است، جا انداخته، آنچه در محیط عمل با آن مواجه هستیم دال بر آن دارد که مدرنیزاسیون نه تنها از یک‌سو باعث افول مذهب شده بلکه از سوی دیگر باعث تجدید حیات دوباره آن شده است. فاکس و سندلر در بیان علل موجهه این پدیده به ۱۰ علت اشاره می‌کنند که عبارت‌اند از:

- ۱- در بسیاری از کشورها تلاش برای مدرنیزاسیون جامعه با شکست مواجه شده است و این دلیل واکنش منفی باریشه مذهبی به ایدئولوژی سکولار غربی بوده است.
- ۲- به علت پدیده استعمارگری و استعمار فرهنگی، عقاید سکولار غربی بیگانه و نامشروع قلمداد شده و تنها مذهب به‌عنوان مبنایی برای مشروعیت باقی مانده است.
- ۳- مدرنیزاسیون عواملی چون شیوه زندگی سنتی ارزش‌های عام و اخلاقیات را که مبتنی بر مذهب هستند را تحلیل کرده که همین خود واکنش منفی مذهبی را به مدرنیته در پی داشته است.
- ۴- مدرنیزاسیون با دادن آزادی عمل بیشتر به دولت و نهادهای مذهبی باعث تنش و درگیری بین مذهب و مدرنیته شده است.
- ۵- عموم مردم در نظام سیاسی نوین فرصت بیشتری برای مشارکت در فعالیت‌های سیاسی دارند که این امر باعث می‌شود تا بخش‌های مذهبی جامعه فرصتی برای اعمال نظرات خود بر دیگران داشته باشند.



انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعية دراسة العالم الإسلامي
فصلنامه علمی - پژوهشی
پژوهش‌های بنیادی جهان اسلام

۶- وسایل ارتباط جدید به کمک گروه‌های مذهبی آمده و به آن‌ها در اشاعه بهتر افکار خود کمک می‌کنند.

۷- گرایشی جدید در جامعه‌شناسی دین که انتخاب عقلانی یا تئوری اقتصادی مذهب است بیان می‌کند که آزادی انتخاب مذهب در بسیاری از جوامع پیشرفته باعث افزایش گرایش به مذهب شده است.

۸- سازمان‌های مذهبی نوین در فعالیت‌های سیاسی نقش دارند. به‌طور کلی بسیج سیاسی به تشکیلات و سازمان‌ها نیاز دارد و نهادهای مذهبی که به رسانه‌ها، بودجه‌های قابل توجه و شبکه‌های ارتباطی بین‌المللی دسترسی دارند برای این مقصود مناسب‌تر است.

۹- در بسیاری از رژیم‌های غیر دموکراتیک حالت محافظه‌کارانه نهادهای مذهبی موجب می‌شود که این نهادها تنها اشکال مجازی باشند که مردم اجازه سازمان‌دهی آن‌ها را دارند.

۱۰- مدرنیته در آن دسته از مذاهب اصلی و غالب که جهانی‌تر شده‌اند، بیشتر باعث سکولاریزه شدن بخش‌های اقتصاد مذهبی شده است. این شرایط باعث ایجاد تمایل متقابل در قسمت‌های دیگر بازار مذهبی می‌شود، زیرا تقاضای رو به افزایشی برای مذاهب کمتر جهانی شده وجود دارد (فاکس و سندلر، ۱۳۸۹، صص. ۴۱-۳۷).

عوامل دیگری نیز برای باز خیزش دین در عرصه روابط بین‌الملل مورد اشاره محققان و سیاست‌پژوهان قرار گرفته است که عبارت‌اند از:

۱- دموکراسی: امواج دموکراتیک در سراسر جهان به همه بازیگران از جمله بازیگران مذهبی صدای بلندتری را اعطا کرده است. سکولاریزاسیون به‌طور طعنه‌آمیزی در بسیاری از بافت‌ها به‌عنوان حامی دین ظاهر شده است. در طول دو قرن گذشته، تساهل و تسامح سکولاریستی و روند دموکراسی‌سازی برای بسیاری از شهروندان، آزادی مذهب را فراهم کرده است. این وضعیت موجب افزایش تنوع مذهبی موجود شده است.

۲- مهاجرت: مهاجرات در بسیاری از دولت‌ها تنوع مذهبی را افزایش داده است. این واقعیت جدید، وضعیت موجود پسا و ستفالیایی مذاهب ملی و ترتیبات سکولاریستی را خصوصاً در اروپای غربی به چالش کشیده است.

۳- ملی‌گرایی: افول و یا شکست بسیاری از رژیم‌های سکولار و جنبش‌های ملی‌گرایی، جوامع یا گروه‌های زیادی را با خلأ مشروعیت اقتدار سیاسی تنها گذاشته است. در این



چارچوب، جنبش‌های سیاسی مذهب محور و جریان‌های قومی مذهبی با شهروندان سازگاری یافته‌اند.

۴- سکولاریسم: ناخرسندی و عدم رضایت از ترتیبات سکولاریستی که برای مدت طولانی بر دولت‌های ملی و نهادهای بین‌المللی حاکم بود، باعث مخالفت سیاسی بازیگران و جنبش‌های مذهبی شد (اسنایدر، ۱۳۹۳، ۳۰۰-۲۹۸).

اسلام سیاسی؛ نمود باز خیزش دین‌گرایی در روابط بین‌الملل

در مورد پیدایش اسلام‌گرایی به‌عنوان یک جنبش اجتماعی - سیاسی، نظرات مختلفی طرح شده است. برخی آن را ناشی از فقر جوامع مسلمان در مقایسه با جوامع غربی می‌دانند؛ برخی دیگر، آن را محصول مدرنیته دانسته‌اند؛ برخی اسلام‌گرایی را پدیده‌ای در اعتراض به حکومت‌های ستمگر و استبدادی تلقی کرده‌اند و برخی آن را پدیده‌ای مسالمت‌آمیز و مشارکت‌خواهانه دانسته‌اند، هرچند که عده‌ای نیز از آن به‌عنوان ایدئولوژی مبارز و معارض یاد کرده‌اند. در مجموع، سه نگاه کلی نسبت به پدیده اسلام‌گرایی وجود دارد؛ در برداشت نخست، از اسلام سیاسی به‌عنوان پدیده‌ای تابع مدرنیته غربی یاد می‌شود؛ رویکرد دوم، اسلام سیاسی را رویکرد خشونت‌گرا و ارتجاعی دانسته و رویکرد سوم، اسلام سیاسی را پدیده‌های سنتی - مدرن و غیر خشونت‌آمیز دانسته که منطقی جدید و متمایز از منطق غربی را بازتولید می‌کند (توانا و روشن، ۱۳۹۰، صص. ۱۶۳).

اسلام‌گرایان جریان‌های متعددی را در جهان امروز تشکیل می‌دهند به طوری که جریان عمومی رسانه‌ای در بسیاری از کشورها در خصوص گونه‌شناسی جریان‌های اسلام‌گرا عمدتاً به اصطلاحاتی همچون بنیادگرا، جزم‌گرا، رادیکال، معتدل و پیشرو اشاره دارند (فوزی، ۱۳۹۵، ۱۶).

اسلام سیاسی واژه‌ای است که برای توصیف آن دسته از گروه‌های سیاسی اسلامی به کار می‌رود که خواستار ایجاد حکومتی بر مبنای اصول اسلامی هستند؛ بنابراین اسلام سیاسی

1. Fundamentalism
2. Strict
3. Radical
4. Moderate
5. Progressive



انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعية دراسة العالم الإسلامي
فصلنامه علمی - پژوهشی
پژوهش‌های بنیادی جهان اسلام

را می‌توان گفتمانی به شمار آورد که گرد مفهوم مرکزی حکومت اسلامی نظم یافته و بر تفکیک‌ناپذیری دین و سیاست تأکید دارد و مدعی است اسلام نظریه‌ای جامع درباره دولت و سیاست دارد و بدین ترتیب این گفتمان در تقابل با همه گفتمان‌های مدرن و سنتی که اعتقادی به ادغام دین و سیاست ندارند، قرار می‌گیرد (حسینی‌زاده، ۱۳۸۶، ۱۷).

به باور فاکس و سندلر نیز نمایان‌ترین ظهور بین‌المللی بنیادگرایی دینی در دوران اخیر، اسلام سیاسی بوده است. اسلام سیاسی به‌مانند جنبش‌های بنیادگرایانه در سایر ادیان، واکنشی علیه مدرنیته است. طرفداران اسلام سیاسی احساس می‌کنند که هویت‌های سنتی و اخلاقیات تحت هجوم واقع شده‌اند، پس باید مورد حمایت قرار بگیرند. آن‌ها هدفی سیاسی مبنی بر وارد کردن بیشتر دین در سیاست دارند و جهت انجام این تکالیف دین را به‌صورت گزینشی تفسیر می‌کنند (فاکس و سندلر، ۱۳۸۹، ص. ۱۷۰).

ساموئیل هانتینگتون (۱۳۸۶) و برنارد لوئیس (۱۹۹۳) معتقدند اسلام و دموکراسی ذاتاً ناسازگارند و از این رو اسلام‌گرایان رویکردی تقابلی گرایانه با غرب دارند. لوئیس در ریشه‌یابی این مسئله می‌گوید «شدت احساسات ضد غربی اسلام‌گرایان از این واقعیت سرچشمه می‌گیرد که ایالات متحده آمریکا به‌عنوان وارث مشروع و قانونی تمدن اروپایی و رهبر بلامنازع غرب، شکاف‌هایی ناشی از آن‌ها را به ارث برده و به‌کانون نفرت و خشم تبدیل شده است» (Lewis, 1993: 61).

در مقابل این دیدگاه، دیدگاه فولر تا حدی متمایز از دیدگاه کسانی است که اسلام‌گرایی را معادل با جنبش‌های ضد مدرنیته معرفی می‌کنند. وی در تعریف خود از اسلام‌گرایی^۱، اسلام را به‌عنوان بدنه اعتقادی و ایمانی فرد مسلمان معرفی می‌کند که می‌تواند سیاست و اجتماع را به‌نظم در بیاورد. در واقع، از این منظر، اسلام در نظر اسلام‌گرایان، مفهومی ضد مدرنیته نیست و علم و فناوری و ابزارهای مدرن را در راستای شکوفایی جامعه اسلامی به خدمت می‌گیرد (Fuller, 2004, pp. 10-11).

در همین چارچوب، امیری احمدی معتقد است که اسلام سیاسی فقط مبارزه با مدرنیته نیست، بلکه واکنشی به بی‌عدالتی‌ها، زورگویی‌ها و نابرابری‌هایی است که در جوامع اسلامی وجود دارد و با فشارهای استعماری که آمریکاییان و اروپائیان بر آن‌ها وارد کرده‌اند. اسلام



یا حرکت‌های اسلامی در حال ایجاد جامعه اسلامی بر اساس عدالت اجتماعی و دموکراسی است (امیراحمدی، ۱۳۷۶، ۲۴-۲۵).

به باور الیویه روآ، حرکت‌های اسلام‌گرایانه از دهه ۱۹۶۰ به این سو، مستقیماً باهدف کسب قدرت سیاسی وارد سیاست شده‌اند؛ آن‌ها اسلام را کلی و فراگیر می‌دانند و در سیاست نیز به این امر معتقدند؛ بنابراین از نگاه اسلام‌گرایان، صرف تشکیل جامعه اسلامی کافی نیست، بلکه باید اسلام اساس و بنیاد آن باشد (روآ، ۱۳۷۸، ۴۲).

رضوان السید معتقد است گفتمان اسلام سیاسی یک تحول سه مرحله‌ای را پشت سر گذاشته است: مرحله نخست، دوران رواج اندیشه‌های نوسازی اسلام و مشارکت مجدد آن در تمدن دنیای معاصر؛ مرحله دوم، مرحله انتقادی و بنیان‌کن که در آن الگوی تمدنی اسلامی ویژه‌ای ارائه گردید و مرحله سوم که در وجه تمایز آن یعنی سیاسی شدن شدید اسلام و تبدیل شدن آن به ایدئولوژی برای رسیدن به قدرت تجلی می‌یابد (السید، ۱۳۸۳، ۲۶-۲۵).

لذا، هرچند اسلام‌گرایی از همان ابتدا جریان‌ی یکدست و منسجم نبود و گرایش‌های گوناگونی درون این تفکر و جریان اسلام‌گرایی وجود داشته است، همه آن‌ها اسلام را در مقایسه با تمامی راه‌های موجود، مناسب‌تر و عملی‌تر می‌دانند؛ به‌ویژه تجدد و شیوه زندگی غربی را رد یا دست‌کم نقد می‌کنند. همه این گرایش‌ها و دیدگاه‌ها به شعار «الاسلام هو الحل» پای بندند و از این طریق دال برتری از اسلام می‌سازند که اعضای اجتماع را به هم پیوند می‌دهد و مرزبندی‌ها را مشخص می‌کند (Sayyid, 1997: 47).

درواقع، اسلام سیاسی اصطلاح جدیدی در برابر اسلام سنتی و عنوانی کلی بر جریان‌های سیاسی و فکری متعددی است که در جهان اسلام حضور دارند و احیاناً با عناوینی متفاوت و گاه متضاد از آنان نام‌برده می‌شود. محققان جنبش‌های اسلامی از تعابیر مختلفی در بیان این پدیده استفاده کرده‌اند.

محمد ایوب معتقد است که اسلام سیاسی بر این اعتقاد استوار است که اسلام به‌مثابه بخشی از ایمان و اعتقادی است در مورد این‌که چطور سیاست و اجتماع بایستی در دنیای مسلمان معاصر تنظیم و اجرا شود. اسلام سیاسی به‌مثابه یک کنش به‌نوعی از طرف اسلام‌گرایان تعریف می‌شود و آن این‌که اسلام سیاسی شکلی از ابزاری کردن اسلام توسط افراد و گروه‌ها و سازمان‌هایی است که در پی موضوعات و اهداف سیاسی‌اند (Ayoob, 2005, pp. 951-961).



انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعية دراسة العالم الإسلامي
فصلنامه علمی - پژوهشی
پژوهش‌های جهانی اسلام

اسلام سیاسی و اسلام‌گرایی در جهان اسلام یا حتی خارج از جهان اسلام امروزه بر اثر متغیرهایی مانند ماهیت رژیم‌ها در اغلب کشورهای مسلمان، توزیع قدرت جهانی که توازن منفی علیه کشورهای اسلامی به‌خصوص در خاورمیانه به وجود آورده، گسترش پیدا کرده است (مستقیمی و ابراهیمی، ۱۳۸۹، ص. ۳۵۳)

اسلام به‌عنوان ایدئولوژی سیاسی پس از افول ایدئولوژی‌های ملی‌گرایی و سوسیالیسم در نیمه دوم قرن بیستم در جوامع اسلامی رونق گرفت. در واقع تا نیمه دوم قرن بیستم از باورها و اعتقادات اسلامی بیشتر برای مبارزات ضد استعماری بهره گرفته می‌شد و از اسلام تلقی یک برنامه جامع برای بازسازی حیات سیاسی اجتماعی مسلمانان کمتر صورت می‌پذیرفت؛ اما به‌تدریج و با افول ایدئولوژی‌ها و سیاست‌های ملی‌گرایانه و سوسیالیستی در نیمه دوم قرن بیستم، اسلام سیاسی به‌گفتمان غالب جوامع سیاسی تبدیل شد و این گفتمان در نمودهای مختلفی در این جوامع بروز و ظهور یافت. بر همین اساس، اسلام در چند دهه اخیر قابلیت خود به‌عنوان یک ایدئولوژی سیاسی را بیش‌ازپیش نمایان ساخته است. بدین معنا که چنانچه اسپوزیتو نیز بیان می‌دارد اسلام نشان داده است که می‌تواند در مناسبات مدرن نقش ایدئولوژی سیاسی را ایفا کند (اسپوزیتو، ۱۳۸۵).

جان اسپوزیتو و جیمز پیسکاتوری در مقاله مشترک خود تحت عنوان «اسلام و دموکراسی» به قابلیت تفسیرپذیری بالایی متن مقدس اسلام اشاره کرده و چنین تصریح می‌کنند که اسلام از چنان ظرفیتی برخوردار است که بتوان با فرایند بازتفسیر متون مقدس، فهمی دموکراتیک از آن ارائه کرد (Esposito and Piscatori, 1991: 434). این برداشت از اسلام منجر به تقویت تصویر دموکراتیک و صلح‌آمیز از آن می‌شود.

هرایر دکم‌جیان معتقد است اسلام سیاسی در نتیجه بحران‌های اجتماعی به تأخیر افتاده است. به بیانی دیگر، می‌گوید، انباشته‌شده سهم توده‌های فقیر جامعه در حوزه‌های اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی است که سبب شده اسلام‌گرایان به صورت واکنشی عمل کنند. بدین معنا بنیادگرایی اسلامی به صورت عکس‌العملی در برابر بحران هویت، مشروعیت و ... در جهان اسلام بروز می‌کند (دکم‌جیان، ۱۳۷۷، ص. ۳۱).

اولیویه روم معتقد است اسلام سیاسی محصول بحران اقتصادی اجتماعی دولت‌های خاورمیانه، ازدیاد نفوس، سرازیر شدن جمعیت روستایی به شهرها و عواملی دیگر است. در



چنین فضایی، تحصیل‌کردگان جامعه که دارای خواستگاه اجتماعی مدرن هستند، از دسترسی به شأن اجتماعی مناسب محروم و دچار بحران و احساس بی‌اهمیتی و بی‌ارزشی می‌شوند و در نتیجه جریان اسلام سیاسی را به راه می‌اندازند (روا، ۱۳۷۸، ۳۱-۲۵).

در مجموع، طرفداران رویکرد تقابل‌گرا ویژگی‌های اسلام سیاسی را این‌چنین بر می‌شمرند: طرفداری از بازگشت به اصول اولیه مکتب اسلام، ضدیت با تفسیر و پایبندی به الفاظ و نصوص مقدس، رفتار ستیزه‌جویانه و مطلق‌گرایانه، تلاش برای تطبیق شریعت با موضوعات اجتماعی و پیاده کردن شریعت به هر نحو، ناتوانی از بیرون رفتن از فضای فرهنگی خود و برتر دانستن خویش، مخالفت با نوگرایی و تقلید در دین، تأکید بر اسلامیزه کردن همه وجوه تمدن (نظری، ۱۳۸۷، ۳۲۴).

در مفصل‌بندی گفتمان اسلام سیاسی، دین صرف اعتقاد نیست، بلکه ابعادی فراگیر دارد و تمامی عرصه‌های حیات آدمی را در بر می‌گیرد. چنین نگرشی در تمامی گرایش‌های درونی گفتمان اسلام سیاسی مشترک است و از این جهت می‌توانیم آن‌ها را در درون گفتمان اسلام سیاسی قرار دهیم و در تحلیل خود، از اسلام سیاسی به مثابه یک کلیت واحد سخن بگوییم (سعید، ۱۳۷۹، ۲۰).

از منظر گفتمانی، اسلام سیاسی یا اسلام‌گرایی همان نقشی را ایفا می‌کند که مدرنیسم در ارتباط با مجموعه‌ای از مکاتب و نگرش‌ها در غرب از آن برخوردار است. هرچند برخی از مکاتب چون سوسیالیسم و لیبرالیسم که در چارچوب مدرنیسم جای می‌گیرند، با یکدیگر متعارض هستند، اما همگی آن‌ها تحت گفتمان مدرنیسم قرار می‌گیرند. چنین قابلیت را برای گفتمان اسلام سیاسی نیز می‌توان قائل شد که در لوای آن تمامی جریان‌های اسلامی به یک وحدت ایجابی می‌رسند (سعید، ۱۳۷۹، ۲۱).

هویت، انگاره‌ها و تهدید هنجاری

به دنبال ظهور مدرنیته و رشد شتابان روند جهانی شدن^۱ و به تبع آن، افزایش سطح آگاهی‌های فرهنگی و تمدنی جوامع، شاهد اهمیت یافتن روزافزون نقش هنجارها^۲ و انگاره‌ها و

1. Globalization

2. Norms





نقش‌آفرینی مؤلفه‌های جدیدی همچون هویت^۱ و فرهنگ در سیاست جهانی هستیم. امروزه بحث هویت و مسائل مربوط به آن نزد دانشمندان علوم انسانی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. بر این اساس، هویت امری چندلایه یا چند سطحی است که بر پایه تعدد قرار دارد. این لایه‌ها و سطوح، هویت زندگی انسانی از هستی درونی فرد تا هستی جهانی وی را دربر می‌گیرد. لذا، بحران هویت، تعارض هویت، تغییر هویت و مشکلات ناشی از آن‌ها، زیرمجموعه مبحث هویت قرار می‌گیرد. در این میان، دین به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های اساسی تمدن بشری نقشی اساسی در تکوین هویت انسان‌ها دارد (جوانی، ۱۳۸۴، ص ۱۳۵). هویت دینی به‌عنوان یکی از مهم‌ترین عناصر ایجادکننده همگنی و همبستگی اجتماعی، با ایجاد تعلق خاطر نسبت به دین و مذهب در افراد جامعه، از نقش بسیار مهمی در ایجاد شکل‌گیری هویت جمعی برخوردار است. به‌عبارت‌دیگر، هویت دینی موجب تشابه‌سازی و تمایزبخشی می‌شود (گودرزی، ۱۳۸۷، ص ۵۰). هویت دینی می‌تواند هنجارسازی کند و هنجارها را در درون فرد و جامعه، تقویت و تثبیت کند (اکبری، ۱۳۸۷، ص ۲۲۵)؛ بر این اساس، دین منبع قابل توجهی از توان هنجاری است که می‌تواند هویت انسان‌ها را شکل داده و به آن معنا بخشد.

از سوی دیگر، در نظم هنجاری، ما به دنبال برخی نظام‌های یگانه و همانندی هستیم که مفهوم «ما» را می‌سازد. برخی مرزبندی‌ها از مردم، مقامات، نهادها، ارزش‌ها و هنجارها برای مردم، در برخی از نقاط، معرف این است که ما که هستیم و به چه چیزی اعتقاد داریم. در جوامع گوناگون و پیچیده مدرن، آن چیزی که ما را یکی و یکسان می‌سازد، اقتدار و ارزش‌های مشترک است. بر این اساس، تهدید هنجاری، تهدیدی نسبت به این یگانگی و همانندی است (Stenner, 2005, p. 392).

لنز هنجاری به اشکال جدیدی از تهدید در یک جهان سیاست جهانی شده اشاره می‌کند که مردم به‌طور فزاینده‌ای نسبت به رویدادهای سیاسی و برخوردهای اعمالی از طریق دسته‌بندی‌های محلی، ملی، بین‌المللی و جهانی عکس‌العمل نشان می‌دهد. درواقع تهدید زمانی ادراک می‌شود و دربردارنده انرژی اخلاقی و عاطفی تشدید شده‌ای خواهد بود که ویژگی‌های اساسی نظم هنجاری^۲ یک‌نهاد سیاسی در معرض خطر قرار گرفته باشد و اعضای

1. Identity

2. Normative Order

آن جامعه خود را نیازمند عملی بدانند که مؤید قدرت آن‌ها به‌عنوان یک‌نهاد جمعی باشد. (Creppel, 2011, p. 450-452) لذا تهدید هنجاری می‌تواند تهدید نسبت به ارزش‌ها و هنجارهای برآمده از هویت دینی افراد جامعه نیز باشد که در این صورت اعضای جامعه خود را نیازمند مواجهه عملی با آن می‌دانند.

همچنین، امروزه جهانی‌شدن و به دنبال آن افزایش ارتباطات جهانی، موجب ایجاد تغییرات فرهنگی^۱ بسیاری در جوامع مختلف شده است. رواج ارزش‌های گوناگون، قرار گرفتن در معرض اندیشه‌ها و گرایش‌های مختلف از جمله عوامل تهدیدکننده تعلق خاطر به هویت دینی است. در واقع، هویت فرهنگی و دینی به‌وسیله تهاجم فرهنگی تهدید می‌شود. همان‌طور که کاستلز^۲ نیز جهان را صحنه کارزار دو قدرت معتبر، جهانی‌شدن و هویت می‌داند (افتخاری، ۱۳۸۰، ص ۳۳).

در دوران جدید، فرهنگ تکیه‌گاه اصلی تحولات سیاسی و بین‌المللی است که از یک‌سو، نوعی یگانگی^۳ و از سوی دیگر نوعی تفاوت را به همراه آورده است. در عصر نوین، انسان‌ها دارای خصوصیات و بینش‌های مشترک می‌شوند و از سوی دیگر برای کسب هویت، بینش، رفتار و فرهنگ‌های متفاوت می‌یابند. در نتیجه، وجود بعد جهانی فرهنگ و نیز وجود تفاوت‌های محلی، منطقه‌ای و فرهنگی از سوی اکثر متفکران جدید مورد تأکید قرار گرفته است؛ بنابراین در گفتمان جدید، انسان وارد دوران جدیدی می‌شود و با ابزارهای نوین به سراغ شناخت این دوران جدید می‌رود. در نتیجه، فرهنگ به‌عنوان یکی از پایه‌های اصلی این دوران جدید مورد توجه قرار می‌گیرد. جهانی‌شدن فرهنگ در اولین گام، باعث تحول جوامع کوچک و محلی می‌گردد. زندگی محلی همچنان در حیات انسانی نقش مهمی را ایفا می‌کند و این امر در جهان جهانی شده نیز ادامه خواهد داشت (سفیری، ۱۳۹۱، ص ۴۴).

لذا، فرهنگ نیز به‌عنوان یک بستر شکل‌دهنده به هویت انسان‌ها و جوامع، نقش بسزایی در ادراک تهدید داشته و هرگونه تعرض و دست‌اندازی در فرهنگ ملی جوامع می‌تواند به‌مثابه تهدیدی علیه آن جامعه ادراک شود. در نتیجه، هم دو عامل فرهنگ و هویت در رابطه‌ای تنگاتنگ در ارتباط با یکدیگر بوده و هرگونه تهدید علیه این دو، تهدید علیه نظام سیاسی تلقی می‌شود.

1. Cultural Changes
2. Manuel Castells
3. Oneness



انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعية دراسة العالم الإسلامي
فصلنامه علمی - پژوهشی
پژوهش‌های بنیادی جهان اسلام

بر همین مبنا، دین به‌عنوان یک عامل هویت‌بخش و نقطه ثقل فرهنگ می‌تواند در زمینه شکل‌گیری و یا رفع تهدید هنجاری در جهان معاصر نقش‌آفرینی نماید. چنانچه شاهد هستیم شکل‌گیری جریان تکفیری در جهان اسلام موجب گردید تا اسلام‌گرایی به‌عنوان یک تهدید علیه ارزش‌های نظم مستقر جهانی معرفی شود و به‌نوعی موجب ادراک تهدید علیه اصول اساسی و بنیادی جامعه جهانی گردد.

از این منظر، دین با تکیه بر عناصر هویت‌بخش خود از این ظرفیت برخوردار است تا به‌عنوان تهدیدی علیه اصول اساسی و بنیادین نظم حاکم محسوب شده و در صورت عدم مواجهه منطقی با پدیده‌های همچون افراط‌گرایی و بنیادگرایی که ریشه‌های دینی دارند، زمینه برای رشد آن به وضعیت تهدید امکان‌پذیر است.

ایدئولوژی و هویت دینی

دین یکی از ویژگی‌های برجسته و فراگیر زندگی انسان است که از سپیده‌دم تاریخ تا به امروز، به شکل‌های گوناگون، کهن‌ترین فرهنگ‌های بشری را همراهی می‌کند. دین به‌عنوان یک نهاد اجتماعی با سایر نهادها و نیروهای اجتماعی تشکیل‌دهنده جامعه ارتباط متقابل دارد. هم‌چنین، انگیزه‌ای برای پیروی افراد جامعه از هنجارهای موردنیاز آن جامعه است و پاسخ‌هایی را برای پرسش‌های وجودی انسان فراهم می‌کند که از هیچ منبع دیگری نمی‌توان به آن‌ها دست‌یافت (طشت‌زر، ۱۳۹۱، ص ۹۲).

آنتونی گیدنز^۱ با ارائه تعریفی کارکردگرایانه از دین بیان می‌دارد: «دین یک نظام فرهنگی و متشکل از باورها و مناسک مشترک است که با خلق تصویری مقدس و فراطبیعی از واقعیت، ادراکی از معنا و هدف غایی به دست می‌دهد». بر اساس این تعریف، دین دارای کارکردهای ذیل است:

- هویت‌بخشی: فرهنگ، شامل مجموعه‌ای از باورها، ارزش‌ها، هنجارها و مفاهیم مشترک است که هویت مشترکی را بین اعضای گروه به وجود می‌آورد. دین به‌عنوان شکلی از فرهنگ، همه این ویژگی‌ها را دارد.

- ایجاد همبستگی اجتماعی: دین، دارای اعمال آئینی است که از باورهای دینی سرچشمه



1. Anthony Giddens

می‌گیرد و مؤمنان با شرکت در آن، خود را عضوی از اجتماع دینی می‌دانند.

- معنابخشی: دین، توضیح قاطعی از اموری که فراسوی زندگی روزمره قرار دارند یا بر زندگی روزمره اثر می‌گذارند، ارائه می‌دهد و این توضیح به شیوه خاصی صورت می‌گیرد که دیگر جنبه‌های فرهنگ توانایی آن را ندارند (همان، ص ۱۰۵ به نقل از, 1999, Giddens, p. 534).

جدیدترین نوع گونه‌شناسی دینی، گونه‌شناسی ایدئولوژیک و محصول دوران معاصر است. در این نگرش به انسان دین‌دار، هویت و تکلیف او، منزلت اجتماعی و مسئولیت او به شیوه‌ای متمایز از رویکردهای سابق نگریسته می‌شود. در رهیافت ایدئولوژیک که هویت و شخصیت انسان دین‌دار از منظر برخورداری از ایدئولوژی تبیین و بررسی می‌شود (جوانی، ۱۳۸۴، صص ۱۵-۱۴).

درواقع، ایدئولوژی صرفاً نظامی از ایده‌ها نیست، نظامی از ایده‌ها و احساسات هم نیست، بلکه در قالب شبکه‌ای از نهادها متجلی شده و به وسیله دستگاه‌هایی القا می‌شود. در این دستگاه‌ها خصلتی اجتماعی و روان کارانه دارند و به ما امکان می‌دهند با تحلیل آن‌ها دریابیم بر چه مبنا قالب‌ریزی عواطف سیاسی، همچون عنصر تعیین‌کننده ادغام محرکه‌های فردی و از طریق آن ادغام کنترل‌شده رفتارها عمل می‌کند (رهامی، ۱۳۹۰، ص ۱۴۶). درواقع ایدئولوژی، نظامی از باورهاست که هم می‌خواهد جهان را توضیح دهد و هم دگرگون سازد. به تعبیری ایدئولوژی با «باورآفرینی» و «مهر آفرینی» در «عمل آفرینی» نقش بازی می‌کند (آنسار، ۱۳۸۱، ص ۳۰۲).

لذا ایدئولوژی با ساده‌سازی واقعیت پیچیده محیط عمل سیاسی، با ایجاد نوعی نظام توجیهی، انسان را به عمل سیاسی ترغیب می‌نماید که این عمل متأثر از ایدئولوژی و به دنبال هویت‌آفرینی و انگیزش‌های هویتی صورت می‌گیرد.

ایدئولوژی، مدرنیسم و ظهور بنیادگرایی

یکی دیگر از نشانه‌های تأثیرگذاری دین بر نظام بین‌الملل، تأثیر آن بر ظهور بنیادگرایی است. بر این اساس، ایدئولوژی با ارائه نوعی توجیه عقلی از جهان و نظام ارزشی و نیز با ارائه اهداف و وسایل، افراد را برای عمل سیاسی ترغیب می‌کند. ایدئولوژی در سطح فردی، به‌عنوان بازتابی از شخصیت عمل کرده و تصویری جامع و کلی از خود فرد و جهان اطراف



انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعية دراسة العالم الإسلامي
فصلنامه علمی - پژوهشی
پژوهش‌های بنیادین اسلام

و جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند برای او ایجاد کرده و تصویری از آنچه جهان باید باشد را برای فرد درونی می‌کند. لذا گرایش افراد به گروه‌های بنیادگرا را می‌توان ناشی از یک‌روند هویت‌یابی دانست (رهامی، ۱۳۹۰، ص ۱۴۳).

از سوی دیگر، پژوهشگران جامعه‌شناسی دین (Bruce, 2008, pp. 1-10) اغلب بر این نظرند که جوهر حرکت بنیادگرایی^۱ نوعی اعتراض به روند مدرنیزاسیون و تأثیرات وسیع اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی آن جوامعی است که دست‌کم یکی از مهم‌ترین منبع الهام نظری و عملی نظام‌ها و روابط اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و حتی خانوادگی این جوامع «دین» بوده است. بنیادگرایی یکی از انواع متعدد واکنش‌های اعتراضی به مدرنیته است که خصلتی دینی دارد؛ بنابراین به‌طور طبیعی انتظار بر این است که چون دین تنها یکی از عوامل اثرگذار و شکل‌دهنده به ارزش‌ها، علل و نظام‌های اجتماعی در دوران پیشامدرن بوده است و عوامل متعدد دیگری نیز در شکل‌گیری آنچه جامعه سنتی نامیده شده، دخیل بوده‌اند، پس بنیادگرایی باید واکنش دینی به آن دسته از پیامدهای نظری و عملی مدرنیته باشد که به‌طور مشخص باورها و عمل سنتی دینی را به چالش کشیده است (هوشنگی، ۱۳۸۹، ص ۱۸۵).

مدرنیته با ایجاد تحول در ساختارهای اقتصادی جوامع سنتی موجب شد زندگی یکپارچه و منسجم سنتی به حوزه‌های متعدد مختلفی تقسیم می‌شود که هر حوزه دارای نظام ارزشی منحصر و خاص خود بود که لزوماً ارتباطی با ارزش‌های دینی نداشت؛ در حوزه سیاسی نیز شکل‌گیری نهادهای مردم‌سالاری و در حوزه دینی گسترش نهضت پروتستانیسم که مدعی نوعی مردم‌سالاری و تکتیر در معرفت دینی بود، اساساً جایگاه کلیدی دین را در جامعه سنتی مخدوش کرد.

از سوی دیگر، تحولات در علم، این پیامد محسوس معرفت‌شناختی^۲ را در پی داشت که وجود حقایق مطلق را در معرفت منکر می‌شد. اگرچه علم جدید اساساً نسبی‌گرا نیست، اما ارائه روش‌های بین‌الذهانی پژوهش و معیارهای قضاوت نهایی در مورد نظریات علمی، راه بر شکاکیت می‌بندد.

از تأثیرات دیگر مدرنیته که راه را برای سکولاریسم و کنار گذاشتن دین بیش‌ازپیش فراهم می‌ساخت، تنوع فرهنگی بود. ضرورت صیانت از ساختار یکپارچه و وحدت ملی



انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعية دراسات العالم الإسلامي

فصلنامه علمی - پژوهشی
پژوهش‌های باسی جهان اسلام

۱۴۶

سال هفتم، شماره سوم، پاییز ۱۳۹۱

1. Fundamentalism

2. Epistemology

کشور، لزوم مسامحه در برابر اختلافات دینی و فرهنگی را آشکار می‌ساخت (هوشنگی، ۱۳۸۹، صص ۱۸۷-۱۸۴).

گیدنز، نهادینه شدن شک در مدرنیته را خاستگاه گرایش به انواع بنیادگرایی به‌طور عام و بنیادگرایی دینی به‌طور خاص می‌داند. وی بنیادگرایی را بیان حقیقت آئین‌های یک سنت به شکل محض و دفاع از سنت به شیوه‌ای سنتی و گاه خشونت‌آمیز و متعصبانه در دنیایی می‌داند که این شیوه دفاع در آن پذیرفتنی نیست (طشت‌زر، ۱۳۹۱، ص ۱۱۰).

به نظر برخی از کارشناسان، هرچند پدیده بنیادگرایی در گستره وسیعی و در میان مذاهب مختلفی از جهان معاصر یافت می‌شود، بنیادگرایی اسلامی به‌طور خاص محصول بیرونی شدن تنش‌های موجود بین جهان‌بینی سکولار مدرنیته فرهنگی غربی و جهان‌بینی اسلامی است (Tibi, 2002). بنیادگرایی علاوه بر آن‌که یک سازه مذهبی است، نوعی ایدئولوژی سیاسی نیز محسوب می‌شود.

مذهب در شکل مجموعه‌ای منسجم از باورها و دستورات معطوف به هدف که وسایل مشروع خود را نیز به همراه دارد، می‌تواند وصف ایدئولوژیک بیابد و تمام وظایف ایدئولوژی را بر عهده گیرد و تبدیل به نظام فکری افراطی شود که از مشروعیتی بالا نیز برخوردار است. مذهب گاه در قالب انگیزه خشونت و گاه در مقام توجیه خشونت ایفای نقش می‌کند (رهامی، ۱۳۹۰، ص ۱۴۸).

تکیه بر مشروعیت الهی البته به معنای مقابله با همه مظاهر تجدد نیست. رفاه اجتماعی، حمل و نقل آسان و روان و برخورداری از رسانه‌های مدرن، کاری مطلوب و موردتوجه بنیادگرایان است و چنانچه بروس لاورنس^۱ می‌گوید: «بنیادگرایان به زیرساخت‌هایی که نقش انکارناپذیری در ارتباطات و تحرک اجتماعی دوران مدرن دارند، توجه می‌نمایند. از این منظر بنیادگرایان هرچند مدرنیست نیستند، اما مردانی مدرن‌اند. عمده‌ترین مشکل آن‌ها شکاف پرنشدنی میان این دو وجه است که آن‌ها چه کسانی هستند و می‌خواهند به کجا برسند؛ یعنی در دوره مدرن میان کیستی و مقصد نهایی بنیادگرایان شکافی پرنشدنی وجود دارد» (Lawrence, 1989, pp. 1-10).

به‌رغم تعدد و تنوع جریان‌های دینی بنیادگرا در سطح جهان و تنوع آن‌ها در درون

1. Bruce Lawrence



یک مذهب خاص، جریان‌ات بنیادگرا ویژگی‌های مشترکی دارند، از جمله همه آن‌ها معتقد به قطعیت متون مقدس هستند؛ خواهان رجعت، بازگشت و تفسیر مجدد اصول و مبانی می‌باشند؛ واجد جهت‌گیری‌های سیاسی و اجتماعی هستند؛ از سکولاریسم^۱ انتقاد کرده و معتقدند که هستی انسان، بدون بهره‌مندی از تعالیم و تعالی دینی، هستی فقیر و سست‌بنیادی است (برگر، ۱۳۸۰، ص ۲۸۹).

برخی از ناظران غربی، از جمله سیاست‌گذاران، بنیادگرایی اسلامی را به‌عنوان جهان‌بینی و جنبش سیاسی خطرناک‌تری نسبت به کمونیسم در دوره پسا شوروی قلمداد می‌کنند. چنانچه توسعه جنبش‌های اسلامی رادیکال در خاورمیانه پس از پایان جنگ سرد به وقوع پیوسته است (Chang, 2005, p. 59).

لذا، با توجه به اهمیت یافتن نقش انگاره‌ها و هنجارها در جوامع محلی و نیز میزان تأثیرگذاری این عوامل بر سیاست بین‌الملل، از یک‌سو و جایگاه عنصر هویت و بالأخص هویت مذهبی در این بین، از سوی دیگر، به نظر می‌رسد هرگونه اقدام علیه این عناصر، به صورت تهدیدی برای آن جامعه ادراک شود.

ادراک تهدید در عصر کنونی، دیگر صرفاً از طریق اقدامات نظامی و یا هرگونه اقدام عینی و قابل لمس صورت نمی‌گیرد و اقدامات مردم و دولت‌ها هر یک می‌توانند به وضعیت تهدید ارتقا یابد.

این موضوع و نیز رفتار برخی از قدرت‌های نظام بین‌الملل، دال بر این حقیقت است که هرگونه تهدید که از طریق سرپیچی از اصول اساسی نظم و حقوقی که گروه مورد تعلق فرد را تشکیل می‌دهد، همچون هنجارهای منبعث از ایدئولوژی و هویت مذهبی، ادراک شود، می‌تواند به‌عنوان تهدیدی هنجاری شناسایی شود.

دین و مشروعیت سیاسی

یکی دیگر از نشانه‌های بازگشت دین به عرصه سیاست بین‌الملل، نقش دین در تأمین مشروعیت نظام‌های سیاسی است. بر این اساس، مشروعیت بعد مهمی از روابط بین‌الملل بوده و کمتر کسی است که بتواند دین را به‌عنوان یک منبع بسیار مهم مشروعیت انکار کند. هر چند



در خصوص عامل مشروعیت‌بخش به نظام‌های سیاسی دو دیدگاه کلی وجود دارد؛ دیدگاهی که آن به دین گره می‌زند و دیدگاهی دیگری که آن را ریشه در جمهور و اراده مردم می‌داند. هورد، مشروعیت را به صورت ایده هنجاری یک بازیگر به اطاعت از یک قانون یا نهاد تعریف کرده است (Hurd, 1999: 381). لذا، مشروعیت موجب می‌شود تا نظام سیاسی بتواند از طریق آن ارزش‌های موردنظر خود را در سطح جامعه بسط دهد.

از منظر دیدگاه نخست، مذهب می‌تواند به عنوان یک عامل محرک عمل کند؛ یا از طریق جهان‌بینی سیاست‌گذاران یا از طریق محدودیت‌هایی که به وسیله جهان‌بینی سیاست‌گذاران بر آن‌ها اعمال می‌شود. مشروعیت مذهبی ممکن است به حمایت از فعالیت‌هایی بپردازد که چندان رایج و عام نباشند یا این‌که از سیاست‌ها و فعالیت‌هایی پشتیبانی کند که بسیار عام هستند و مخالفت با آن‌ها عاقلانه نیست.

در مقابل، در رویکرد دوم، برخی بر این اعتقادند که هرچند در گذشته مذهب به عنوان یگانه مرجع مشروعیت‌بخش در نظام بین‌الملل مطرح بوده، ولی در عصر جدید این اصل تغییر کرده است، چنانچه امروزه بسیاری از ایدئولوژی‌های مدرن مشروعیت خود را از اراده مردم کسب می‌کنند. به‌طور مثال، بسیاری از ایدئولوژی‌های ملهم از کمونیسم قائل به نمایندگی منافع راستین اقتصادی کارگران که شامل اکثریت جامعه می‌شود، هستند. بحث اصلی در ایدئولوژی فاشیستی این است که رهبر بیش از دیگران به حقیقت نزدیک بوده و روشنگرانه عمل می‌کند؛ او نمونه مجسم شده دولت است. ملی‌گرایی که با هیچ‌یک از ایدئولوژی‌های نام‌برده شده قابل مقایسه نیست نیز به دولت به عنوان مظهر سیاسی ملت مشروعیت می‌بخشد. لذا، گسترش نقش مذهب در نظام بین‌الملل موازی و توأمان با نقش آن در حمایت از دولت است (فاکس و سندلر، ۱۳۸۹، ۸۱-۷۷).

در مجموع، بسیاری بر این عقیده‌اند که در دهه‌های اخیر اهمیت مشروعیت مذهبی به عنوان مبنایی برای مشروعیت‌بخشی به حکومت‌ها در حال افزایش است. این امر به این علت است که ایدئولوژی‌های سکولار غربی که هدایتگر عملکرد بسیاری از دولت‌ها، خصوصاً در کشورهای جهان سوم بودند، در حال از دست دادن اعتبار خود هستند. لذا، با کاهش اعتبار ایدئولوژی‌های سکولار، شاهد بازگشت دین به عنوان عامل مشروعیت‌بخش در عرصه بین‌المللی هستیم.



نتیجه گیری

آنچه در این تحقیق در محور بحث قرار داشت استفاده از مفهوم تهدید هنجاری برای بررسی و ارزیابی بازخیزش سیاسی دین در عرصه روابط بین‌الملل معاصر است. مفهوم تهدید هنجاری به آن دسته از عواملی اشاره دارد که حیات سیاسی و سامان زندگی اجتماعی افراد در معرض خطر قرار می‌دهد و آن‌ها را به عکس‌العمل در برابر آن وادار می‌نماید. سؤال اصلی این تحقیق بر این مدعا استوار بود که آیا دین‌گرایی در نظام بین‌الملل و به‌طور خاص اسلام‌گرایی به‌عنوان تهدید علیه ارزش‌ها و هنجارهای نظام بین‌المللی ادراک می‌شود؟ در پاسخ به این سؤال چنانچه اشاره شد نخست به جایگاه دین‌گرایی در عرصه نظری پرداخته شد. بر این اساس، هرچند طی دهه‌های اخیر تلاش‌های تئوریک درخور توجهی برای ورود دین به عرصه مطالعات بین‌المللی صورت پذیرفته است، باین‌حال، به نظر می‌رسد هنوز نگاه واقع‌بینانه، جامع و دقیقی نسبت به نقش دین در عرصه نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل به‌عنوان یک سنت فکری نشده و صرفاً به‌عنوان یک متغیر تبعی و حاشیه‌ای به آن نگریسته شده است. از همین روی، نظریات روابط بین‌المللی موجود از ظرفیت تبیینی لازم برای برخی رخدادهای نظام بین‌الملل برخوردار نیستند. لذا، یکی از موضوعاتی که در نظریات روابط بین‌المللی مورد غفلت واقع شده است توسعه ادبیات نظری به پدیده‌های نوین در نظام بین‌الملل همچون افراط‌گرایی دینی است که در طی دهه‌های اخیر به یکی از موضوعات سیاست بین‌الملل و عامل تهدیدکننده صلح و ثبات بین‌المللی تبدیل شده و توانسته است تا به‌کارگیری ظرفیت‌های درونی خود، ارزش‌های نظام مسلط بین‌المللی را تهدید نماید.

به باور نگارنده و با توجه به محیط عملیاتی نظام بین‌الملل، ضروری است تا دین به‌عنوان یک متغیر مستقل در فهم پدیده‌های بین‌المللی به خدمت گرفته شود تا از این رهگذر، بتوان به درک شایسته‌ای از نظام بین‌الملل معاصر دست‌یافت. مباحثی چون تروریسم، افراط‌گرایی و نقض حقوق بشر از جمله موضوعاتی هستند که فهم آن‌ها بدون توجه به نقش هنجارها و ارزش‌های دینی و نیز توسعه مفهوم تهدید به وجه هنجاری آن، ممکن نخواهد بود.

لذا، چنانچه اشاره شد دین فی‌نفسه عامل تزاخمی برای ثبات و امنیت بین‌الملل نبوده و با توجه به ظرفیت بالای دین در تولید و بازتولید نظام هنجاری و ارزشی می‌توان از آن برای ایجاد ثبات و امنیت بین‌المللی بهره برد. هرچند در لبه دیگر دین‌گرایی، خطر افراط‌گرایی



انجمن مطالعات جهان اسلام

Islamic World Studies Association

جمعية تراسل العالم الاسلامی

فصلنامه علمی - پژوهشی

پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام

۱۵۰

سال هفتم، شماره سوم، پاییز ۱۳۹۷

نیز وجود داشته که ضدیت و تقابل شدید در جریان‌های بنیادگرا در مواجهه با غرب تاکنون منجر به بروز حوادث خونینی شده است. لذا، چنانچه دین به‌عنوان یک متغیر اصلی در فهم پدیده‌های بین‌المللی به کار گرفته نشود و از ظرفیت آن برای پر کردن خلأهای موجود در نظریات روابط بین‌المللی استفاده نشود، امکان فهم نظم و نظام بین‌الملل در حال شکل‌گیری تا قدری مشکل خواهد بود. چراکه ایدئولوژی دینی با برخورداری از توان بالا در بسیج اجتماعی، قدرت مشروعیت‌ساز و هویت‌ساز خود دیگر عامل دسته‌چندمی در بررسی سیاست بین‌الملل نیست و باید در نظریه‌پردازی‌های روابط بین‌المللی جایگاه ویژه‌ای برای مطالعات دین در روابط بین‌الملل در نظر گرفت.

نگارنده بر این باور است که هر دو وجه سلبی و ایجابی دین می‌بایست در حوزه نظری موردتوجه قرار گیرد. هرچند تهدید در وجه سستی صرفاً به‌عنوان درک مادی از تهدیدی قریب‌الوقوع نسبت به ارزش‌های حیاتی یک نظام سیاسی تلقی می‌شود، چنانچه اشاره شد تهدید همواره واجد یک بعد غیرمادی نیز هست که ارزش‌ها و هنجارهای یک جامعه که تا حد بسیاری منبعث از تعالیم و آموزه‌های دینی است در این بین نقش مهمی را ایفا می‌کنند.

لذا ظهور بنیادگرایی دینی که اغلب با تفسیری ایدئولوژیک و افراط‌گرایانه از دین همراه است موجب می‌شود تا برخی از ارزش‌های بنیادین نظام بین‌الملل موردحمله واقع شود و این مسئله به‌عنوان عامل تهدیدکننده نظم و ثبات بین‌المللی به‌عنوان یک هنجار جهان‌شمول مورد شناسایی قرار گیرد؛ اما آنچه در این بین لازم است موردتوجه قرار گیرد این نکته است که اساساً دین به‌عنوان یک امر الهی همواره درصدد تأمین سعادت جامعه بشری بوده و چنانچه در متون مقدس دینی نیز مشاهده می‌شود دین بالاترین منبع ارائه‌دهنده هنجارهای مشترک انسانی است.

درمجموع، هرچند ظهور بنیادگرایی دینی و به‌طور مشخص بنیادگرایی اسلامی در طی دهه‌های اخیر به‌عنوان تهدیدی علیه ارزش‌های نظام بین‌الملل مطرح بوده، با این حال، ظرفیت هنجارسازی و نیز سازوکارهای التزام اجتماعی دین بسیار بیشتر از جنبه‌ها و ظهورهای سلبی آن است.



فصلنامه علمی - پژوهشی
پژوهش‌های بنیادی جهان اسلام

الف) منابع فارسی:

- آنسار، پی‌یرا (۱۳۸۱). *ایدئولوژی‌ها، کشمکش‌ها و قدرت*. ترجمه مجید شریف، تهران: قصیده‌سرا.
- اسپوزیتو، جان (۱۳۸۵). *اسلام سیاسی: فراسوی تهدید جدید ۱ و ۲*. ترجمه مهدی حجت، *مجله بازتاب اندیشه*، شماره ۷۸.
- اسنایدر، جک (۱۳۹۳). *دین و نظریه روابط بین‌الملل*. ترجمه سید عبدالعلی قوام و رحمت حاجی‌مین، تهران: علم.
- افتخاری، اصغر (۱۳۸۰). «ناامنی محدود: بررسی تهدیدهای جهانی‌شدن برای جهان اسلام». *مجموعه مقالات جهان‌شمولی و جهانی‌سازی*، تهران: اندیشه معاصر.
- اکبری، بهمن (۱۳۸۷). «بحران هویت و هویت دینی». *پیک نور*، سال ششم، شماره چهارم.
- امیر احمدی، هوشنگ (۱۳۷۶). «اسلام سیاسی در ایران». *ماهنامه اسلام و غرب*، شماره ۵ و ۶.
- برگر، پتر ال (۱۳۸۰). «دورنمای جهانی موج نوین سکولارزدایی». ترجمه افشار امیری، *فصلنامه راهبرد*، ۱۳۸۰، شماره ۲۰.
- بلیس، جان و اسمیت، استیو (۱۳۸۳). *جهانی‌شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین: موضوعات بین‌المللی جهانی‌شدن در آینده*. تهران: ابرار معاصر تهران.
- توانا، محمدعلی و روشن، امیر (۱۳۹۰). «آینده اسلام سیاسی در عصر جهانی‌شدن: دیدگاه‌های مختلف». *فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل*، دوره نخست، شماره ۱، صص. ۱۵۹-۱۸۱.
- جوئی، حجت‌الله (۱۳۸۴). «هویت دینی یا هویت‌های دینی»، *دو فصلنامه اسلام‌پژوهی*، شماره اول، پائیز و زمستان.
- حسینی‌زاده، سید محمدعلی (۱۳۸۳). «نظریه گفتمان و تحلیل سیاسی». *فصلنامه تخصصی علوم سیاسی: موسسه آموزش عالی باقرالعلوم*، سال هفتم، شماره ۲۸.
- دکمجیان، هرایر (۱۳۷۷). *اسلام در انقلاب: جنبش‌های اسلامی معاصر در جهان عرب*. ترجمه حمید احمدی، تهران: کیهان.
- روآ، اولیویه (۱۳۷۸). *تجربه اسلام سیاسی*. ترجمه محسن مدیرشانه چی و حسین مطیعی امین، تهران: انتشارات الهدی.
- رهامی، محسن و علی‌نژاد، آذر (۱۳۹۰). «ریشه‌های ایدئولوژیک تروریسم». *فصلنامه سیاست*، دوره ۴۱، شماره ۳.
- سعید، بابی (۱۳۷۹). *هراس بنیادین*، ترجمه غلامرضا جمشیدی‌ها و موسی عنبری، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- سفیری، خدیجه و نعمت‌اللهی، زهرا (۱۳۹۱). «رابطه ابزارهای جهانی‌شدن و هویت دینی». *فصلنامه مطالعات و تحقیقاتی اجتماعی*، دوره اول، شماره ۱.
- السید، رضوان (۱۳۸۳). *اسلام سیاسی معاصر در کشاکش هویت و تجدد*. ترجمه مجید مرادی، تهران:



انتشارات باز.

- طشت‌زهر، فریبا، حیدری، حسین و روحانی، جواد (۱۳۹۱). «دین و مدرنیته از نگاه آنتونی گیدنز». دو فصلنامه پژوهش‌نامه ادیان، سال ششم، شماره ۱۱.
- فاکس، جاناتان، سندلر، شموئل (۱۳۹۰). دین در روابط بین‌الملل. ترجمه محمدحسن خانی، مهشاد حسینی و سمانه امیرنکویی، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
- فوزی، یحیی (۱۳۹۵). «بررسی تطبیقی گفتمان‌های اسلام سیاسی معاصر با گفتمان امام خمینی». در: مجموعه مقالات برگزیده همایش گفتمان اسلام سیاسی امام خمینی و جهان معاصر، تهران: سازمان چاپ و انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی.
- گودرزی، حسین (۱۳۸۷). «کارکرد هویت‌بخش مذهب شیعه در دوره صفویه». مجله مطالعات ملی، شماره ۹، صص. ۴۵-۷۲.
- مستقیم، بهرام و ابراهیمی، نبی‌الله (۱۳۸۹). «مبانی و مفاهیم اسلام سیاسی القاعده». فصلنامه سیاست، دوره ۴۰، شماره ۳، صص. ۳۳۷-۳۵۵.
- نظری، علی‌اشرف (۱۳۸۷). «سیاست، غرب، هویت و اسلام سیاسی: تصورات و پنداشت‌های غرب از اسلام». فصلنامه سیاست، دوره ۳۸، شماره ۱.
- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۸۶). نظریه برخورد تمدن‌ها: هانتینگتون و منتقدانش. ترجمه مجتبی امیری، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
- هوشنگی، حسین (۱۳۸۹). «نقش مدرنیته در توسعه بنیادگرایی در جهان اسلام» دانش سیاسی، سال ششم، شماره اول.

ب) منابع لاتین:

- Ayoob, M. (2005). "The Future of Political Islam: the Importance, External Variables". *International Affairs*, 81.5.
- Baldwin, D. (1993). *Neorealism and Neoliberalism: the Contemporary Debate*. New York: Columbia University Press.
- Bruce, S. (2008). *Fundamentalism*. Polity Press, 136 pp.
- Chang, B. (2005). "Islamic Fundamentalism: Jihad and Terrorism". *Journal of International Development and Corporation*, Vol.11, No.1.
- Cortell, A. P. and James W. Davis (2000). "Understanding the Impact of International Norms: A Research Agenda". *International Studies Review*, 1(2), 65-87.
- Creppell, I. (2011). "The Concept of Normative Threat", *International Theory*, Vol. 3, Issue 3.
- Esposito, J. and Piscatori, J. (1991). "Democratization and Islam", *Middle East Journal*. Vol. 45, No. 3, pp. 427-440.



فصلنامه علمی-پژوهشی
پژوهش‌های بنیادی جهان اسلام
جمعیت‌ترانس‌الاسلامی

- Finnemore, M. and Kathryn Sikkin, (1998). "International Norms Dynamics, and Political Change", *International Organization*, Vol. 54, No. 4.
- Fuller, G. (2004). *The Future of Political Islam*. Palgrave Macmillan. 227 pp.
- Hurd, I. (1999). "Legitimacy and Authority in International Politics", *International Organization*, 53(2), 379-408.
- Lawrence, B. (1989). *Defenders of God: The Fundamentalist Revolt Against the Modern Age*, USA: Harpet and Row Publisher.
- Lewis, B. (1993). *Islam and the West*. Oxford University Press. 217 pp.
- Morgenthau, H. J. (1948). *Politics among Nations: the Struggle for Power and Peace*. McGrew-Hill.
- Sayyid, B. (1997). *A Fundamentalism Fear, Eurocenterism and the Emergence of Islamism*, London: zed books.
- Stenner, K. (2005). *The Authoritarian Dynamic* (First Edition), New York: Cambridge University Press.
- Tibi, B. (2002). *The Challenge of Fundamentalism: Political Islam and New World Disorder*: Updated Edition, Los Angeles, University of California Press.

ج) منابع اینترنتی:

<http://www.pewresearch.org/fact-tank/2017/04/06/why-muslims-are-the-worlds-fastest-growing-religious-group>

DOI: ۱۰.۲۱۸۵۹/priw-۰۷۰۳۰۶

به این مقاله این گونه استناد کنید:

محمودی کیا، محمد (۱۳۹۶)، «تهدید هنجاری و باز خیزش دین در روابط بین الملل؛ چیستی، چرایی و نحوه تعامل» فصلنامه پژوهشهای سیاسی جهان اسلام، س ۷، ش ۳، پاییز ۹۶، صص ۱۵۴-۱۲۵.



فصلنامه علمی - پژوهشی
پژوهشهای سیاسی جهان اسلام

۱۵۴

سال هفتم، شماره سوم، پاییز ۱۳۹۶